شیرازه

درآمدی بر سه جلد سرمایه مارکس

خوانش جدید سرمایه

پارساشهری

«بحران و رکود اقتصادی جهانی که در سال ۲۰۰۸ آغاز شد، دست‌کم یک نتیجه غیرمنتظره داشت: افزایش فروش کتاب سرمایه کارل مارکس». خسرو کلانتری، مترجم کتاب «درآمدی بر سه جلد سرمایه مارکس» نوشته مایکل هاینریش، در مقدمه خود بر این کتاب می‌نویسد اگرچه مفسران و اقتصاددانان جریان اصلی کار مارکس را منسوخ اعلام کرده بودند، برخی از آنها با اکراه تحلیلی را تأیید کردند که سرمایه‌داری را ذاتا بی‌ثبات می‌داند. به این اعتبار، کتاب حاضر نیز «تفسیری است مدرن به قلم مایکل هاینریش، مارکس‌پژوه آلمانی، از سه جلد سرمایه مارکس». این کتاب که نُه بار در آلمان تجدیدچاپ شده است، به نحو نظام‌مندی تمامی جنبه‌های اساسی نقد مارکس بر سرمایه‌داری را به‌روشنی و اجمال توضیح می‌دهد. چنان‌که مترجم کتاب می‌نویسد، هاینریش یکی از نمایندگان برجسته جریانی است که «خوانش جدید سرمایه» نامیده می‌شود و از همکاران «مگا» یعنی مجموعه آثار مارکس و انگلس است. هاینریش در تفسیر خود از «سرمایه» اطلاعات مهمی درباره محیط فکری و سیاسی مارکس ارائه می‌دهد و به موضوعات مهمی نظیر مبارزه طبقاتی و رابطه سرمایه و دولت و نیز درک مارکس از کمونیسم می‌پردازد. و در عین حال «با تکیه بر ویژگی پولیِ نظریه مارکس، ارتباط کتاب سرمایه را با عصر انفجارهای مالی برجسته می‌کند». هاینریش معتقد است در آغاز خوانش «سرمایه» با دشواری‌های خاصی روبه‌رو می‌شویم و می‌نویسد «فهمیدن متن خاصه در آغاز، چندان ساده نیست. یحتمل حجم سه‌جلدی کتاب نیز خود عاملی بازدارنده باشد. بااین‌همه، تحت هیچ شرایطی، نباید تنها به خواندن جلد اول بسنده کرد. از آن‌رو که مارکس موضوع تحقیقش را در سطوح مختلفی از تجرید ارائه می‌کند که متقابلا مستلزم و مکمل یکدیگرند، نظریه ارزش و ارزش اضافی را که در جلد اول مورد بررسی قرار گرفته تنها در آخر جلد سوم می‌توان به طور کامل درک کرد. آنچه مخاطب تنها با خواندن جلد اول گمان می‌کند فهمیده نه‌تنها ناقص، که درواقع کج‌ومعوج است». علاوه بر اینها، درک ادعایی که مارکس در عنوان فرعی «سرمایه» آورده و آن را برای توصیف کل پروژه علمی خود به کار برده، یعنی «نقد اقتصاد سیاسی»، چندان ساده نیست. «در سده نوزدهم، موسعا به چیزی اطلاق می‌شد که امروزه آن را اقتصاد می‌خوانیم. مارکس با به‌کارگیری اصطلاح نقد اقتصاد سیاسی اشاره می‌کند که آنچه در نظر اوست نه صرفا عرضه‌داشت جدیدی از اقتصاد سیاسی، که نقد بنیادی بر کل علم اقتصادِ پاگرفته است». درواقع چنانچه هاینریش تأکید می‌کند مارکس در پی «انقلابی علمی» است، با در نظر داشتن تمایلات انقلابیِ اجتماعی سیاسی. «به‌رغم تمام این دشواری‌ها، سرمایه را باید خواند. درآمد پیش‌رو نمی‌تواند جای خواندن متن اصلی را بگیرد و مقصود از آن صرفا آشناسازی اولیه است. خوانندگان باید بدانند که با پیش‌فرض‌های معینی، درباره ماهیت سرمایه، بحران و نیز هدف نظریه مارکسی، قدم در راه خواندن این متن می‌گذارند. این پیش‌فرض‌ها را که خودبه‌خود از طریق مدرسه و رسانه و به‌واسطه بحث و جدل‌ها شکل گرفته، باید نقادانه مورد بررسی قرار داد. مسئله فقط درگیرشدن با چیزی جدید نیست، بلکه علاوه بر آن بررسی چیزی است که آشنا و بدیهی به نظر می‌رسد».

کتاب «درآمدی بر سه جلد سرمایه مارکس» در ۱۲ فصل تدوین شده است: در فصل نخست با عنوان «سرمایه‌داری و مارکسیسم» تعریفی مقدماتی از سرمایه‌داری ارائه می‌شود که با بسیاری از تصورات رایج از این مفهوم تفاوت دارد. از سوی دیگر نقش مارکسیسم در جنبش کارگری بررسی شده است. «باید روشن کنیم که درواقع جریان واحدی به نام مارکسیسم وجود ندارد. همواره بر سر چیستی هسته نظریه مارکس -نه‌تنها بین مارکسیست‌ها و منتقدان مارکس، که در میان خود مارکسیست‌ها نیز- اختلاف‌نظر وجود داشته است. فصل دوم، «موضوع نقد در نقد اقتصاد سیاسی»، به توصیف سرمایه پرداخته، و فصل‌های بعد از ساختار بحث در سه جلد «سرمایه» پیروی می‌کند. فصل‌های سوم تا پنجم با عنوان‌های «ارزش، کار، پول»، «سرمایه، ارزش اضافی، استثمار» و «فرایند تولید سرمایه‌داری» به محتوای جلد اول «سرمایه» پرداخته و در فصل ششم تحت عنوان «گردش سرمایه» محتوای جلد دوم بررسی شده است. در فصل‌های هفتم تا دهم، مباحث جلد سوم «سرمایه» مورد واکاوی قرار گرفته؛ مباحثی با این عناوین: «سود، سود میانگین، قانون گرایش نزولی نرخ سود»، «بهره، اعتبار، سرمایه مجازی»، «بحران» و «بت‌واره‌پرستی روابط اجتماعی در جامعه بورژوایی». هاینریش در فصل ۱۱ با عنوان «دولت و سرمایه» سعی دارد به مسئله دولت و ارتباطش با سرمایه بپردازد که از دیدِ او در کتاب «سرمایه» مارکس با اینکه ملاحظاتی پراکنده درباره دولت آمده است اما نقد سرمایه بدون نقد دولت نه‌تنها ناقص است بلکه به بدفهمی نیز منجر می‌شود و از این‌رو در این فصل، هاینریش سعی دارد این مسئله را مطرح کند و سرانجام در فصل آخر کتاب با عنوان «کمونیسم، جامعه‌ای فراسوی کالا، پول و دولت»، هاینریش سعی دارد معنای سوسیالیسم و کمونیسم نزد مارکس را به بحث بگذارد. از این میان، خود هاینریش معتقد است فصل سوم کتاب که به بحث محوریِ «نظریه ارزش مارکس» پرداخته، مهم‌ترین بخش است که باید با دقت ویژه و تأمل بیشتر خوانده شود: «این فصل نه‌تنها پایه‌ای است برای تمام آنچه در پی می‌آید، بلکه خوانش جدید آثار مارکس نیز در اینجا به‌طور ویژه نمودار می‌شود». هاینریش در فصل آخر کتاب، «کمونیسم، جامعه‌ای فراسوی کالا، پول و دولت» نشان می‌دهد هدف سیاسی مارکس چیرگی بر سرمایه‌داری بوده است، از دیدگاه او جامعه‌ای سوسیالیستی یا کمونیستی که در آن مالکیت خصوصی بر وسایل تولید الغا شده و دیگر تولید با هدف بیشینه‌کردن سود صورت نمی‌گیرد، باید جایگزین سرمایه‌داری شود. «مارکس طرح جامعی برای چنین جامعه‌ای درنینداخت، طوری که حتی امروزه بسیاری از خوانندگان سرمایه شگفت‌زده می‌شوند وقتی درمی‌یابند این اثر حتی یک فصل کوتاه درباره کمونیسم ندارد. بااین‌همه، مارکس در جاهای مختلف (هم در سرمایه و هم در نوشته‌های نخستین) کوشید تا از تحلیل خود از سرمایه‌داری نتایجی درخصوص تعین‌های عام کمونیسم بگیرد. از آن‌رو که این‌دست نتایج به سطح تحلیل مربوطه بستگی دارد، اظهارات بسیار متنوعی می‌توان یافت که به برداشتی واحد نمی‌انجامد». و این دو برداشت «کمونیسم به‌منزله آرمان» و «کمونیسم به‌منزله ملی‌کردن وسایل تولید» است.

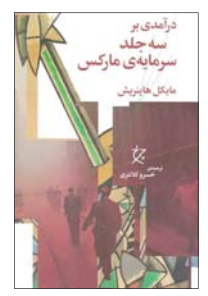

درآمدی بر سه جلد سرمایه مارکس
مایکل هاینریش
ترجمه خسرو کلانتری
نشر چرخ

انتشار فیلم‌نامه سه‌جلدی «کوچک جنگلی»
ناصر تقوایی با مقدمه‌ای از حمید دباشی

خواندن شعر ناسروده تقوایی

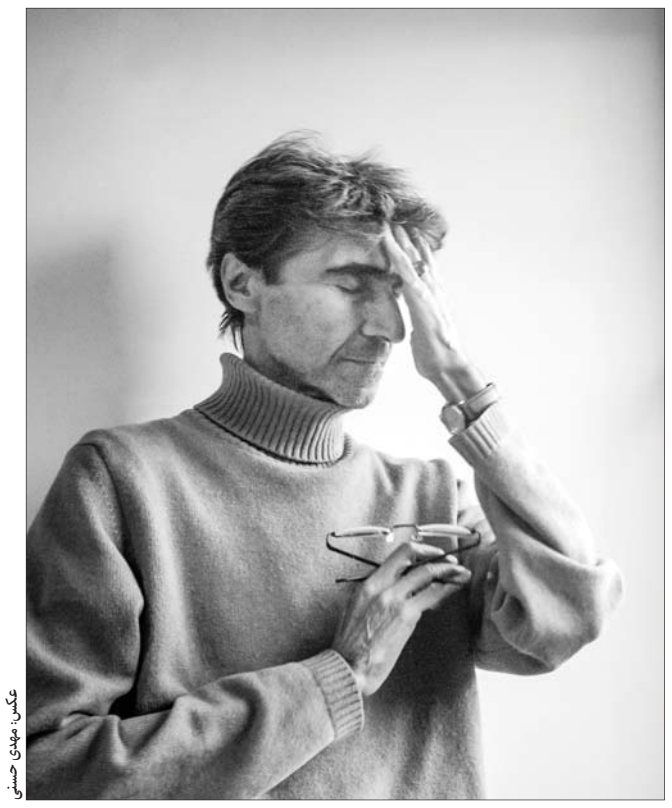
عکس: مهدی حسنی

شرق: فیلم‌نامه سه‌جلدی «کوچک جنگلی» نوشته ناصر تقوایی اخیرا منتشر شده است. این کتاب برداشتی آزاد از زندگی میرزا کوچک‌خان بانی نهضت جنگل است که با مقدمه‌ای مفصل و خواندنی از حمید دباشی در نشر مس به چاپ رسیده است. این فیلم‌نامه قرار بود در دهه شصت به‌صورت سریال ساخته شود اما ماجراهایی دیگر در راه بود و امکان ساختِ تصویری این متن فراهم نشد. تقوایی بیش از یک سال برای نوشتن فیلم‌نامه پانزده‌قسمتی «کوچک جنگلی» وقت گذاشت و پیش‌تولید سریال دو سال زمان برد. اما ناصر تقوایی بعد از سه سال کوشش در سال ۱۳۶۱ از تولید و کارگردانی سریال حذف شد و این متن هرگز به تصویر نرسید. اینک پس از حدود چهار دهه و اندی متنِ این فیلم‌نامه به انتشار رسیده است. ناصر تقوایی فیلم‌ساز مهم جریان موج نو سینمای ایران اقتباس‌های مهمی نیز دارد. آثار او همواره بین ادبیات و سینما در رفت‌وآمد بوده و فارغ از آنکه خود داستان نیز نوشته است، فیلم‌نامه‌های او نیز وجهی ادبی دارد و از این‌رو انتشار فیلم‌نامه «کوچک جنگلی» با اینکه حسرت ساخته‌نشدن سریالی در قد و قامت «دایی جان ناپلئون» را یادآوری می‌کند، اتفاق مهمی است. تقوایی در مصاحبه‌ای که در مجله ادبی «نوپا» (شماره سوم، بهار ۱۴۰۰) منتشر شده، می‌گوید که هرگز از ادبیات دور نبوده است: «برای فیلم باید داستان خوبی داشت و زبان تکنیکی را دانست. باید فیلم‌نامه‌ای نوشت که قابل انتقال به تصویر باشد». او ادبیات را مادر سینما و مادر همه هنرها می‌خواند و می‌گوید نوشتن را از نوجوانی شروع کرده و بعدها در سینما هم نویسندگی برایش جدی بوده است. به این اعتبار متنِ فیلم‌نامه «کوچک جنگلی» بسیار خواندنی است. تقوایی در این متن داستانی پرکشش و جذاب از مبارزه میرزا روایت می‌کند که ظرایف و جزئیات بسیار دارد. حمید دباشی، جامعه‌شناس معاصر، منتقد و استاد ادبیات تطبیقی و مطالعات ایران در دانشگاه کلمبیا آمریکا در مقدمه خود بر کتاب، ناصر تقوایی را «خضرِ سبزه‌رویِ سپیدمویِ سینمای ایران» می‌خواند و می‌نویسد: «متن فیلم‌نامه کوچک جنگلی استاد تقوایی به دستم رسید -فیلم‌نامه‌ای که نامه ماند و فیلم نشد- متن فیلم‌نامه را می‌خواندم و فیلم ناساخته او را در ذهنم می‌دیدم. هم خود استاد تقوایی و هم نزدیکان او در جریان مقدمات ساخت این فیلم و اینکه چرا فرصت ساختن این فیلم را از وی گرفتند گفته و نوشته‌اند. حرف من اما امروز در حکمت همین ناساخته‌ماندن فیلمی است که فقط تقوایی می‌توانستی ساخت و نساخت- حکمتی الهی در مرگ یک پرستو هست، به قول هاملت در دیالوگ جاودانش با هوریشیو: همه هرچه هست همان‌گونه است که باید باشد، یا به قول شاملوی کبیر خود ما: فرصت کوتاه بود و سفر جانکاه/ اما یگانه بود و هیچ کم نداشت. چرا تقوایی کوچک جنگلی را نساخت جزء سیاهه اعمال روزگار ننگینی که در آن زیست خواهد ماند. جایی می‌خواندم که استاد گفته بود کوچک جنگلی وصیت‌نامه سینمایی او می‌بود. عمر و عزت استاد تقوایی افزون باد اما همین نساختن کوچک جنگلی هم از درخشان‌ترین فصول کارنامه سینمایی اوست. ولی چرا و چگونه این را می‌گویم؟». دباشی کوچک جنگلی یا یونس استادسرایی را که مردم ایران به نام افتخاری میرزا کوچک خان جنگلی می‌شناسند، «مبارز انقلاب مشروطه و رهبر جنبش جنگل، جزئی از نیروهای انقلابی که در جریان نهضت مشروطیت، علم مبارزه برای رهایی ایران از اشغال روسیه برافراشت» می‌خواند که به قول او «آرزوهای بلند سوسیالیستی‌اش اما در حال عقب‌نشینی از مقابله با نیروهای دولتی رضاشاه در کوه‌های تالش به تاریخ پیوست». و ادامه می‌دهد: «دنیا از دیدن کوچک جنگلی تقوایی برای همیشه محروم است، اما در همین محرومیت هم حکمتی هست. اسطوره رهایی ملت ما همان بهتر که جایی میان کوه‌های کهن تالش و ذهن حماسه‌سرای تقوایی در تلویح و تعلیق در نوسان بماند». دباشی معتقد است برای درک محور سیاسی کوچک جنگلی تقوایی باید به «تابستان همان سال» نوشته تقوایی بازگشت؛ مجموعه هشت قصه کوتاه او بر محور کارگران اسکله‌های جنوب در بحبوحه کودتای ۲۸ مرداد، که از دید دباشی حال‌وهوای «مردان بدون زنان» همینگوی بر این قصه‌های ناب تقوایی جاری است. دباشی دست آخر می‌نویسد: «جایی در کتابی از آثار فلاسفه متأخر می‌خواندم که می‌گفت هر شاعری شعری بنیادین دارد که هرگز آن شعر را نمی‌سراید ولی همه اشعار دیگر او به این شعر ناسروده اشارت دارند- «کوچک جنگلی» تقوایی هم شعر ناسروده و حماسه آزادی نادیده او ماند و چه بهتر که چنین تقدیر بود!... ما امروز در این کتاب فیلم‌نامه کوچک جنگلی او را می‌خوانیم و با دوربین بینایی که او در ذهن و روان خلاق ما بعد از عمری کار به‌کار گذاشته فیلم او را می‌بینیم!».

کوچک جنگلی
سه جلدی
ناصر تقوایی
نشر مس

شکل‌های زندگی: درباره آلتوسر و اتفاق‌های پیش‌بینی‌ناپذیر

ماتریالیسم تصادف

نادر شهریوری (صدقی)

لویی آلتوسر در نوامبر ۱۹۸۰ در آغاز زمستانی سرد و اندوهگین، همسرش هلن ریتمان را به قتل رساند و با این کار ایده‌هایش را که می‌توانست بخت تاریخی چپ باشد به انزوای طولانی فرو برد. آلتوسر را سوژه‌ای «تئوری و پراتیک» نام داده‌اند، به این معنا که در عین کوشش برای تأملاتی فلسفی می‌کوشید در پراتیک نیز آنها را محقق کند. آلتوسر درباره زندگی‌اش می‌گوید: «در سال ۱۹۴۸ در سی‌سالگی آموزگار فلسفه شدم و به حزب کمونیست فرانسه پیوستم. فلسفه یک علاقه بود، من تلاش می‌کردم تا آن را پیشه خود سازم، سیاست یک شور بود و من تلاش می‌کردم از آن یک سپاه چپ بسازم. علاقه من به فلسفه برخاسته از ماتریالیسم و کارکرد انتقادی آن بود».[1] اهمیت تئوریک آلتوسر به بازخوانی اندیشه‌های مارکس به‌ویژه کتاب «سرمایه» برمی‌گردد -«بازخوانی سرمایه» نام یکی از کتاب‌های مهم اوست- او این خوانش را به کمک هابز، ماکیاولی و تراژدی‌های شکسپیر انجام می‌دهد؛ اندیشمندانی که در ظاهر ربطی به مارکس ندارند، در حالی که آلتوسر اندیشه‌های آنان را کاملا معاصر و پیشاهنگ آثار مارکس تلقی می‌کند. از مارکس شروع می‌کند و در بازخوانی آرای مارکس آن را به دو دوره متفاوت تقسیم می‌کند؛ دوره اول را به قبل از ۱۸۴۵ و دوره دوم را بعد از ۱۸۴۵. به نظر آلتوسر آرای مارکس اولیه بیشتر تحت تأثیر تجربه‌گرایی اومانیستی و تاریخ‌گرایی قرار دارد؛ تجربه‌گرایانی که همواره از «فرد» شروع می‌کنند و بیشتر رفتارهای فردی را مورد توجه قرار می‌دهند و بالطبع کمتر به ساختارها توجه نشان می‌دهند، ساختارهایی که تولیدکننده منش‌های فردی‌اند. از طرف دیگر وظیفه فلسفه از نگاه آلتوسر آن نیست که صرفا رفتارهای فردی را توضیح دهد، بلکه فراتر از آنها می‌بایست به ساختارها اعم از نیروهای عینی اجتماعی یا ناخودآگاه که بدون اختیار و آگاهی فرد، تعیین‌کننده رفتارشان است توجه کند. آلتوسر همچنین تأثیرات اساسی هگل را در مارکس اولیه پی می‌گیرد که بر مبنای نوعی روند تاریخی شکل گرفته که گویا به سمت غایتی معین در حرکت است، در حالی که غایتی وجود ندارد که تعیین‌کننده مقصودی معین باشد. از این نظر آلتوسر هر نوع حتمیت، جبرگرایی تاریخی و ایده‌های آخرالزمانی را نفی واقعیت‌های موجود می‌داند که در نهایت به خلق متافیزیکی جدید یا احیای متافیزیک‌های قبلی با شکلی تازه منتهی می‌شود که نسبتی با واقعیت ندارد. بدین‌سان آلتوسر با بازخوانی مارکس جوان در همان حال فلسفه هگل و تجربه‌گرایی و اومانیسم برآمده از آن تحت عنوان «فلسفه تاریخ» را نقد می‌کند و آن را ایده‌های ذهنی تلقی می‌کند.

هم‌زمان با بازخوانی ایده‌های مارکس، آلتوسر به متفکران کلاسیک و به‌خصوص ماکیاولی، هابز و اسپینوزا رجوع می‌کند. از نگاه او فلسفه در دوران اخیر یعنی بعد از وقایع می ۱۹۶۸ بیشتر متأثر از فلسفه اسپینوزا و در سیاست متأثر از ماکیاولی می‌شود، زیرا بیش از هر چیز واقعیت‌هایند که اولویت پیدا می‌کنند. آلتوسر این بار و با بازخوانی ماکیاولی و شهریارش چنان اهمیتی برای ماکیاولی قائل می‌شود که آن را مقدمه و در حقیقت پیش‌نیاز حقیقی مارکس و فروید به حساب می‌آورد. آلتوسر (۱۹۱۸-۱۹۹۰) طی دو دوره به سراغ ماکیاولی می‌رود؛ دوره اول به اوایل دهه شصت میلادی (۱۹۶۰) برمی‌گردد، به چند سالی قبل از «اتفاق» می ۱۹۶۸ که آلتوسر آن را شانسی مهم برای گذر از سیطره تاریخی و مارکسیسم تثبیت‌شده قلمداد می‌کرد و دوره دوم مراجعه به ماکیاولی به بعد از بیماری حاد افسردگی‌اش در دهه هشتاد میلادی بازمی‌گردد. در این دوره ماکیاولی نه‌تنها به‌عنوان اندیشمندی کاملا معاصر بلکه به‌عنوان چهره نویدبخشی ظاهر می‌شود که ایده‌هایش ازجمله «بخت و اراده» حتی می‌تواند یاری‌دهنده آلتوسر باشد. آلتوسر حتی فراتر از این در آخرین نوشته‌هایش از ماکیاولی به‌عنوان بزرگ‌ترین فیلسوف ماتریالیستی یاد می‌کند؛ فیلسوفی که به خاطر سیطره ایده‌آلیسم هگلی نادیده گرفته می‌شود، در حالی که همه فکت‌های تاریخی و اتفاقات تعیین‌کننده و سرنوشت‌ساز بر به‌روزبودن ماکیاولی «به‌مثابه وجود سنتی ماتریالیستی در تاریخ فلسفه که تقریبا به‌طور کامل ناشناخته مانده»[2] دلالت دارد. از منظر آلتوسر، اهمیت ماکیاولی در تاریخ سیاسی به خاطر زندگی فردی و اجتماعی آدمی است که آینده‌اش بر اثر مواجهه و رودررویی با وقایع غیرقابل پیش‌بینی است. آلتوسر به این مادیت غیرقابل پیش‌بینی «ماتریالیسم تصادف» نام می‌دهد. «... ماتریالیسم مواجهه و بنابراین ماتریالیسم تصادف و ماتریالیسم حدوث یا امکان خاص. این ماتریالیسم در مقام شیوه کاملا متفاوتی از تفکر در تقابل با انواع و اقسام ماتریالیسم‌های تثبیت‌شده قرار می‌گیرد».[3] مقصود از ماتریالیسم‌های تثبیت‌شده، ماتریالیسم‌های رسمی است که گویا بر سیر و غایت تاریخی احاطه داشته و مسیر آن را پیشاپیش معین می‌کنند. به نظر آلتوسر این نوع ماتریالیسم در حقیقت ایده‌آلیسمی استحاله‌یافته و کلی است که خود را در جامعه مبدل ماتریالیستی پنهان می‌کند.

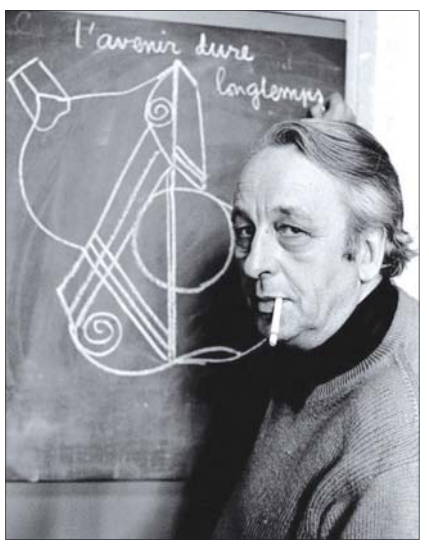

نمونه‌ای از «ماتریالیسم‌های تصادف» را می‌توان در متن‌های ادبی که به کار آلتوسر می‌آید جست‌وجو کرد، ازجمله این متن‌ها نمایش‌نامه معروف مکبث اثر شکسپیر است. در «مکبث» سیر وقایع با اتفاقاتی اولیه آغاز می‌شود که همچون هر اتفاق یا تصادف انتظار آن از قبل نمی‌رود. شروع نمایش زمانی است که مکبث و سرداران همراهش فاتح و پیروزمند از جنگ به موطن خویش اسکاتلند بازمی‌گردند و ناگهان با سه جادوگر روبه‌رو می‌شوند که آینده را پیشگویی می‌کنند. آنها مکبث را پادشاه آینده نام می‌دهند. این حادثه یا اتفاق غیرقابل پیش‌بینی مکبث را سخت تحت تأثیر قرار می‌دهد، اما او خود را از پیشامدی که برحسب اتفاق پیش آمده کنار نمی‌کشد و سعی می‌کند خود را در پیوند با آن قرار دهد، تا بدان حد که اقدام به پادشاه‌شدن می‌کند. استدلال مکبث در مواجهه با اتفاق رخ‌داده ساده است؛ او به خود می‌گوید می‌خواهم پادشاه شوم پس باید پادشاه شوم. در هیچ‌یک از نمایش‌نامه‌های شکسپیر به‌جز «مکبث» تصمیم‌گیری و اقدام به کشتن پادشاه با این سرعت انجام نمی‌شود، در «مکبث» لحظه‌ها اهمیتی اساسی پیدا کرده و در حقیقت «تعیین‌کننده» می‌شوند. «تعیین‌کننده‌ها» در آلتوسر و به طریق اولی در ماکیاولی اهمیتی اساسی پیدا می‌کنند. مقصود از تعیین‌کننده‌ها، اموری تصادفی و غیرقابل پیش‌بینی‌اند که در دایره علت و معلول نمی‌گنجند و از ضرورت‌های هگلی پیروی نمی‌کنند. آلتوسر مسئله را همواره در چارچوب روابط اولیه می‌بیند که آن را نیز زاده تصادف تلقی می‌کند و بر اهمیت پیشامد تأکید می‌کند و آن را جوهر سیاست می‌داند، هرچند که برای سیاست جوهری جز قدرت متصور نمی‌شود. اما آنچه مهم است آنکه سوژه در چارچوب پیشامد آزادی عمل پیدا می‌کند و «بخت» خود را می‌آزماید. از طرفی دیگر، از نگاه آلتوسر هر موقعیتی که شخص با آن مواجه می‌شود، ویژگی خاص خود را دارد و این مسئله باعث می‌شود که در هر مورد شخص به نحوی متفاوت و مقتضی عمل کند، مثلا اگر هملت با سه جادوگر روبه‌رو می‌شد به‌جای «درک لحظه» درگیر هیجانات و احساساتی می‌شد که او را از ربط عینی به وقایع و اتفاقات جاری دور می‌کرد و به‌جای اقدام به پادشاه‌شدن، مفسر پادشاهی می‌شد و به همان اندازه از درک مادی قضیه دور می‌شد، در حالی که از نظر آلتوسر مسئله مهم اندیشیدن در لحظه سیاسی است که در پیوند اجتناب‌ناپذیر با «حدسی پیش‌بینی‌ناپذیر» قرار می‌گیرد؛ حدسی که ماکیاولی به آن «بخت شهریاری» نام می‌دهد.

۱. «بارت، فوکو، آلتوسر» مایکل پین، ترجمه پیام یزدانجو
۲، ۳. «جریان زیرزمینی ماتریالیسم مواجهه»، لویی آلتوسر، ترجمه صالح حسینی و آرش ویسی، به نقل از کتاب «نام‌های سیاست»

عطف

بیست سال بعد از «امپراتوری»

کالبدشکافی جهانی‌شدن

شرق: «امپراتوری، بیست سال بعد» عنوان کتابی از آنتونیو نگری و مایکل هارت است که چندی پیش منتشر شد و درواقع ادامه اثر مهم «امپراتور» است که دو دهه از انتشار آن می‌گذرد. «بیست سال پیش، زمانی که کتاب ما با نام امپراتوری نخستین‌بار منتشر شد، فرایندهای اقتصادی و فرهنگی جهانی‌شدن صحنه را به تسخیر خود درآورده بود: همه می‌توانستند ببینند که نوعی نظم نوین جهانی در حال ظهور است. امروزه جهانی‌شدن یک بار دیگر موضوعی محوری به شمار می‌رود، اما اینک صاحب‌نظران در سراسر طیف سیاسی در حال کالبدشکافی جنازه آن هستند. تحلیلگران سیاسی دستگاه حاکم، به‌ویژه در اروپا و آمریکای شمالی، بر زوال نظم بین‌المللی لیبرال و مرگ صلح آمریکایی مویه می‌کنند. به مدد برچیدن معاهدات تجاری و ازسرگیری منازعات اقتصادی، نکوهش نهادهای فراملی و نخبگان جهان‌وطن، و در همین حال دمیدن در کوره نژادپرستی و خشونت علیه مهاجران، نیروهای ارتجاعی‌ای که به‌تازگی مسلط شده‌اند خواستار بازگشت حاکمیت ملی‌اند. حتی نزد چپ برخی منادی قسمی حاکمیت ملی احیاشده‌اند تا بتوان از آن چون سلاحی دفاعی در برابر تعرضات نولیبرالیسم، شرکت‌های چندملیتی و نخبگان جهانی استفاده کرد». چنان‌که در کتاب آمده است گرچه از دو دهه پیش موقعیت‌های تقریبی قدرت‌های گوناگون در ساخت ترکیبی نظم امپراتوری بالا و پایین شده و به‌رغم دادوقال‌های ایدئولوک‌های حاکمیت ملی، به‌هیچ‌وجه از توان نیروهای سلطه و کنترل اعمال‌شده بر نظم جهانی کاسته نشده است. این نیروها در عوض، صرفا از دیده‌ها پنهان و کمتر از سابق تشخیص‌پذیر شده‌اند، چنان‌که گویی فرمول معجون نامرئی‌شدن را کشف کرده باشند. آنچه امروزه بدان نیاز داریم چرخه‌های مبارزات بین‌المللی و نیز هوش و فراستی است که هر دو هم‌زمان رویاروی ساختارهای نظم جهانی حاکم بایستند. هرچه باشد گاهی کار نظری مندرج در جنبش‌های اجتماعی بیش از مطالب انبان‌شده در کتابخانه‌ها آموزنده است. وارونه‌سازی این نامرئی‌شدن نخستین گام در کسب توان کشاکش با آنها و سرانجام به زیر کشیدن ساختارهای امپراتوری است. درواقع ادعای کتاب اخیر این است که تفسیر ساختارهای اصلی استیلا و استثمار در بستر جهانی برای شناسایی و پیش‌راندن نیروهای بالقوه شورش و آزادی کلیدی است. «بی‌تردید نظم جهانی در حال ظهور و شبکه‌های سرمایه عملیاتی تهاجمی را به راه انداخته‌اند که باید در برابرشان از اقدامات دفاعی پشتیبانی کنیم؛ اما همچنین باید آنها را پاسخ‌هایی به تهدیدات و تقاضاهایی در نظر بگیریم که از بطن تاریخچه طولانی انواع گوناگون انترناسیونالیسم انقلابی و مبارزات رهایی‌بخش سر برآورده‌اند. درست همان‌گونه که امپراتوری کنونی در پاسخ به شورش‌هایی شکل گرفته که انبوه خلق‌ها [در سراسر جهان] از پایین برپا کرده‌اند، به همین قرار و به صورت بالقوه امکان دارد که به دست آنها از پای درآید، البته مادام که انبوه خلق‌های مزبور بتوانند نیروهایشان را به قالب ضدقدرت‌هایی مؤثر و کارآمد درآورند، و مسیر منتهی به فرم بدیلی از سازماندهی اجتماعی را در پیش بگیرند. جنبش‌های اجتماعی و سیاسی کنونی از جهات بسیار پیشاپیش به این مسیر اشاره دارند».

امپراتوری، بیست سال بعد
آنتونیو نگری، مایکل هارت
ترجمه فؤاد حبیبی
نشر نگاه